

قرآن مبین

(۱۵)

سوره کافرون

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره کافرون

در شأن نزول سوره‌ی کافرون روایات بسیار، با مضمونِ مشابهی وجود دارد، که فقط در بعضی از جزئیات با هم تفاوت دارند. اصل مطلب این بوده‌است که پس از شیوع اولیه‌ی اسلام، بزرگان قریش احساس خطر کردند، آن‌ها گمان کردند که می‌توانند در مراحل اولیه‌ی جلوی رشد اسلام را بگیرند. عده‌ای از ایشان که در منابع اسامی نام آن‌ها هم ذکر شده است نزد پیامبر آمدند؛ و پیشنهادی به ایشان دادند. گفتند محمد تو آنچه را می‌پرستی پرست، ما هم معبود خودمان را پرستش می‌کنیم، و هر کداممان معبود دیگری را هم پرستیم. تا در دین مشترک شویم. اگر معبود ما بهتر از معبود تو بود، تو هم از او بهره‌مند خواهی شد، و اگر معبود تو بهتر بود، ما نیز از او بهره‌مند می‌شویم.

یک نمونه از روایات شأن نزول نقل می‌شود:

عَنْ سَعِيدِ بْنِ مِينَاءَ عَنْ غَيْرٍ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنَّ نَفَرًا مِنْ قُرَيْشٍ اعْتَرَضُوا الرَّسُولَ (صلى الله عليه وآله) مِنْهُمْ عَتِيبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَ أُمَيَّةُ بْنُ خَلْفٍ وَ الْوَلِيدُ بْنُ الْغَيْرَةِ وَ الْعَاصُ بْنُ سَعِيدٍ فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) هَلُمَّ فَلْنَعْبُدْ مَا تَعْبُدُ وَ تَعْبُدْ مَا نَعْبُدُ فَشَتَرَكُنْ نَحْنُ وَ أَنْتَ فِي الْأَمْرِ فَإِنْ يَكُنِ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَقَدْ أَخَذْتَ بِحَظِّكَ مِنْهُ وَ إِنْ يَكُنِ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَقَدْ أَخَذْنَا بِحَظِّنَا مِنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ ثُمَّ مَشَى أَبُو بَنْ خَلْفٍ بِعَظْمِ رَمِيمٍ فَفَتَّهُ فِي يَدِهِ ثُمَّ نَفَخَهُ وَ قَالَ أَتَزْعُمُ أَنَّ رَبَّكَ يُحْيِي هَذَا بَعْدَ مَا تَرَى فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۴۲۴

با توجه به واقعی فوق کاملاً روشن است که آن‌ها اصلاً تصویری از خدایی که پیامبر معرفی می‌کرد نداشتند. در نهایت او را مانند معبودهای خود می‌دانستند. و به همین جهت حاضر بودند شراکت در تعبد را نیز بپذیرند. به علاوه آن‌ها خود می‌دانستند که هیچ کاری از معبودهایشان بر نمی‌آید؛ در نتیجه فقط دیدگاهی مادی داشتند، و نمی‌خواستند به واسطه‌ی شیوع بیشتر اسلام جایگاه مادی‌شان به خطر بیفتد. با خود فکر می‌کردند اگر اسلام به صورت احتمالی هم رشد پیدا کرد، به جهت پیشنهاد شراکتی که داده‌اند سرشان بی‌کلاه نمی‌ماند. دقت در شأن نزول فهم این سوره را روان‌تر خواهد کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.

به نام خدایِ بسیارِ مهربان. بگو: ای کافران. آن چه عبادت می کنید را عبادت نمی کنم. و شما نیز آن چه من عبادت می کنم را عبادت نمی کنید. و من بنده ی آن چه شما عبادت می کنید نخواهم بود. شما نیز آن چه من عبادت می کنم را عبادت نخواهید کرد. بنابراین دینتان برای خودتان و دین من از آن خودم.

کفر:

مقایس: هو الستر و التغطية، يقال لمن غطى درعه بثوب: قد كفر درعه.

التحقيق: هو الرد و عدم الاعتناء بشيء و من آثاره التبري، المحو، التغطية. و من مصاديقه الرد و عدم الاعتناء بالانعام و الاحسان، الرد و عدم الاعتناء و التوجه الى الحق في أى مرتبة كان.

پوشاندن، به همین جهت به کسی که خود را در لباس می پیچد می گویند کفر. (مقایس)

عبد:

مقایس: اصلا، كأنهما متضادان، و الاول من ذینک الاصلین يدلّ علی لین و ذلّ، و الآخر علی شدة و غلظ. فالاول العبد و هو المملوك.

التحقيق: هو غاية التذلل في قبال مولى مع الاطاعة و هذا المعنى يكون بالتكوين او بالاختيار او بالجعل.

فالاول: إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛

والثاني: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ؛

و الثالث: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

فالعبودية الحقيقية هو تطابق التعبد الاختياري التشريعيّ العبودية التكوينية، فالتشريع لازم ان يطابق التكوين و لا يلزم التضاد بينهما و يفوت الغرض المقصود من التكوين و الخلق. و اعبد ربّك حتّى يأتيك اليقين.

و الصالحون المخلصون المقربون من اختار العبودية لله عزّوجل و خضع بتمام الذلّة و الخضوع فى قبال جلاله و عظمته و وصل بالفناء و محو الانانيّة الى رفيع مقام التوحيد المطلق.

تذلل همراه با نرمی و خضوع، مملوک در میان اعراب به جهت همین لحاظ معنایی است. در برخی لغت‌نامه‌ها مانند التحقيق اطاعت را هم در معنا لحاظ کرده‌اند.

عبادت در سه ساحت قابل تصوّر است:

۱. تكوين: إن كلّ من فى السماوات و الارض الاّ آتى الرّحمن عبداً.
۲. اختيار: لا أعبد ما تعبدون/ يا قوم اعبدوا الله.
۳. جعل: ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شىء.

دين:

مقاييس: أصل واحد اليه يرجع فروعه كلّها، و هو جنس من الانقياد و الذلّ. فالدين: الطّاعة.

التحقيق: هو الخضوع و الانقياد قبال برنامج أو مقررات معيّنة.

شاکله‌ی دين حال انقياد، خاکسارى و ذلّت است، امتثال و اطاعت نتیجه‌ی اين حال است. اطلاق به روز جزاء و حساب نیز از مصاديق همین معنا می‌باشد. بنابراین دو رکن در معنای دين معهود است:

۱. خضوع و انقياد

۲. در قبال برنامه‌ای مدوّن و مشخص بودن

سفارشی که در این سوره به پیامبر شده است، سازش نکردن با کفّار است. روشن است که گفتار بت پرستان آن قدر کودکانه بود که نیازی به پاسخ نداشت؛ و باز روشن است که پیامبر باورشان فقط به خداوند متعال است. اما به پیامبر خطاب می شود که بگو (قل)، و برای این قل یک سوره نازل شده است. این سفارش دو مطلب را نشان می دهد:

۱. اهمیّت جدایی مسیر پیامبر از باورهای دوران جاهلیت

۲. فایده‌ی گفتار: باور قلبی باید گفته شود و به کلام بیاید. در گفتار فواید و اسراری است که ما به آن آگاه نیستیم. البته که باید در آن تفکّر کرد تا به فضل خدا دلیلش روشن گردد. گفتار در موارد بسیاری در ادیان الهی سفارش شده است. از تکالیف واجب گرفته تا اذکار و دعا و استغفار و ... (به تدریج در سور بعدی تلاش خواهیم کرد درباره‌ی قل بیشتر تفکّر کنیم).

اکثر مفسّرین آیات ۴ و ۵ را تکرار معنای آیات ۲ و ۳ می دانند. می گویند لا نفی مستقبل است، به خلاف ما که نفی حال است؛ به همین جهت هر دو آیه‌ی لَا أُعْبِدُ مَا تَعْبُدُونَ و لَا أَنَا عَابِدُ مَا عَبَدْتُمْ را یکسان و تکرار هم معنا کرده اند. با دقّت در استعمالات عرب متوجّه خواهیم شد که گرچه لا عموماً برای نفی استقبال است، ولی سیاق کلام نیز در آن نقش دارد. سیاق عبارات در آیات ۲ و ۴، با آیات ۳ و ۵ متفاوت است. تغییر سیاق باید تغییر معنا هم داشته باشد. به علاوه که در یک سوره‌ی کوتاه با شش آیه، تکرار چهار آیه معنا ندارد! بنابراین لازم است مدافّه‌ی بیشتری در این آیات داشته باشیم.

ابتدایی ترین تفاوتی که می توان قائل شد زمان عبارات است. با توجّه به سیاق کلام می توان گفت آیات ۲ و ۳ زمان حال است، و آیات ۴ و ۵ آینده است. مراد این است که من پیامبر در حال آن چه شما می پرستید را عبادت نمی کنم؛ و در آینده هم بنده‌ی معبود شما نخواهم بود. این امتداد حال تا آینده با شأن نزول آیات هم سازگار است. البته که تأمل بیشتر ما را به فضل خدا به معانی عمیق تری نیز خواهد رساند.

کفر ریشه‌اش پوشاندن است. آن‌ها حقیقت را می‌دانستند، عین روز برایشان روشن بود که معبودهایشان هیچ کاره‌اند. موضوع فقط بهره‌مندی مالی به واسطه‌ی فریب مردم است؛ اما به آسانی آن را می‌پوشانند. عبد نیز همان طور که بیان شد دو رکن اصلی دارد. اول تذلل، و دوم اطاعت. آن‌ها تذلل نداشتند چرا که برای بت‌ها فقط در ظاهر می‌شود خاکساری کرد، از آن سو پیامبر تذللش قلبی است. اطاعت هم از معبودهای دروغین نمی‌توان کرد، چون وجود ندارند که قابل اطاعت باشند. و از سوی دیگر پیامبر اکرم مطیع خداوند متعال است.

آیه‌ی ۶ (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) بسیار مهم است. معنای ظاهری روشن است: روش دین‌داری من برای خودم، و دین‌داری شما هم برای خودتان.

مرزها روشن است، ایمان و کفر فاصله‌اش بسیار آشکار است. این فاصله را باید با وجود روشنی بیان کرد. خود دانید که به آئین حقیقت در بیابید یا دنباله‌رو منافع مادی‌تان باشید. اما من هرگز به آئین شما در نخواهم آمد.

عده‌ای گفته‌اند این کریمه دلیلی بر اباحه‌ی کفر نیست؛ و نمی‌خواهد کفر را جائز بشمارد. اما مراد آیه روشن است، آیه نمی‌خواهد کفر را جائز بشمارد؛ قرآن و پیامبر اکرم برای رهایی خلق از کفر آمده‌اند. مسلک کفر ناپسند است، این ناپسندی روش تمامی ادیان برای رهایی انسان‌ها از خودپرستی است، و در آن شکی نمی‌باشد. اما صحبت کریمه درباره‌ی معارف نیست؛ دین روش زندگی است. به کفار باید حقایق را گفت، این که چه مسیری را در پیش می‌گیرند به خودشان مربوط است. نهایت سیر پیامبر، و به کلی سیر انبیاء بیان می‌شود، بیش از این نه لازم است نه ثمری دارد. کسی که حقیقت را باور نمی‌کند، تغییر اجباری روش زندگی چه سودی برایش دارد؟!

این صراحت چرا توسط علمای دین انکار می‌شود؟ اگر منفعت شخصی در کار نباشد، تنها دلیل تعصب است، و این خود مصداق تام جهالت است؛ دقت بفرمایید.

مداقه‌ای بیشتر در معنای فوق:

در معارف اباحه و اجبار هر دو بی‌معنا است، در سوره‌ی مریم، آیه ۹۳ آمده است: **إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا**، همه‌ی انسان‌ها و موجودات، عبد او و قائم به او هستند. این معرفت در نهاد همه‌ی موجودات خصوصاً انسان قرار گرفته است؛ خودبینی که نمودش محبت به دنیا است، پرده‌ای بر آن افکنده است؛ که معنای بارز کفر است. کافر حقیقت را می‌پوشاند، اما نمی‌تواند حقیقت را تغییر دهد، چرا که دسترسی به آن ندارد. چه در مسیر رشد باشد، و چه سقوط، حقیقت عوض نخواهد شد. انسان می‌تواند با مراجعه به نهادش (فطرت)، یا انبیاء این پرده را کنار بزند. اگر چنین کرد مسیر زندگیش در راستای حقیقت، که درک عبودیت تکوینی است قرار خواهد گرفت. وقتی نمی‌خواهد که در این مسیر باشد، اجبار ثمری ندارد. بنابراین **لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ** در اوج استغناء گفته شده‌است. هر طور که می‌خواهید زندگی کنید، اجباری در کار نیست، چرا که اصلاً اجباربردار نیست. این معنای صحیح ربوبیت و تربیت است. شما در زندگی آزاد و رها هستید، با مسائل بسیاری در طول زندگی مواجه خواهید شد، فراز و فرودهای بسیاری پیش خواهد آمد. این اتفاقات به مرور شما را به لی دین خواهد رساند. خسته که شدید دست از کفر برمی‌دارید، و حقیقت را که از آن غافل شده‌اید، درخواهید یافت.

با وصف فوق این سوره لطافت فوق‌العاده‌ای خواهد یافت. تبعیت که در کنار محبت قرار گیرد در دایره‌ی ((لی)) نبی اکرم قرار خواهد گرفت. همان‌طور که سلمان مِّنَا اهل البیت شد. به بیان شیرین مرحوم علامه:

من خسی بی سرو پام که به سیل افتادم او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

آن وقت است که خودی در میان نخواهد ماند. یک‌پارچه انسان غرق در حقیقت پیامبر می‌شود. این نحوه تربیت خاص خداوند متعال است، و شیرازه‌ی آن محبت است. و **لَا يُمَكِّنُ الْفَرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ**.

در نهایت روایتی درباره‌ی فصیلت این سوره نقل نماییم.

عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الرَّجُلُ يَقُومُ فِي الصَّلَاةِ فَيُرِيدُ أَنْ يَقْرَأَ سُورَةَ فَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فَقَالَ يَرْجِعُ مِنْ كُلِّ سُورَةٍ إِلَّا مِنْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ مِنْ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ.

الكافی، ج ۳، ص ۳۱۷

عظمت این سوره در روایت فوق به روشنی بیان گردیده است. متأسفانه ما سور کوتاه قرآن را با محمل‌های بی‌ربط از معانی اصلیشان دور کرده‌ایم.